



داستان نویسن جعبه‌حسینی

در سال های اخیر، داستان نویسان مشهدی توجه ویژه‌ای به مشهد نشان داده‌اند. این توجه، هم در بحث‌های ادبی میان آن‌ها خودرانشان می‌دهدو هم در داستان های ایشان .اما توجه به چه شکلی باید باشد؟ در وهله نخست، این گونه می نماید بااین حال، داشتن هویتی بومی می تواند امتیاز نوشته و نویسنده باشد اگر به درستی رخ بدهد. به درستی هم این است که متن ما هویت مدنظر را بطلبد و همچنین شاخص شایسته‌ای برای نویسنده باشد. برخی نویسندگان مادر این سال‌ها اهمیت هویت بومی را نیک دریافتند و داستان‌هایی پر از نام مکان‌های شهر خود آفریدند. برای نمونه، بخشی از داستان در میدان تقی‌آباد یا محله طلاب می‌گذشت. اما مسئله این است که هویت تنها با نام بردن از تعدادی کوچه و خیابان شکل نمی‌گیرد. ذکر اماکن شهر هم برای ثبت در تاریخ ادبیات ایران خوب است و هم از آنجا که نویسنده با این اماکن آشناست، احتمالا به خلق تصاویر و فضاهایی دقیق تر – در مقایسه با جایی که او در آن زیسته و نیالیده است –خواهد انجامید، بااین همه، هویت بومی بخشیدن به اثر چیزی بیش از این‌ها می‌طلبد. یک موردش بهره‌گیری از گویش مشهدی است-اگرچه متأسفانه در دهه‌های اخیر، روزبه‌روز اقبال شهروندان به آن کمتر شده است. چه اشکالی دارد که، به فرض، برخی آدم‌ها در داستان‌های کوتاه و بلند و رمان‌های ما به گویش مشهدی سخن بگویند؟ مورد دیگر، ویژگی‌های فرهنگی شهر است که می‌تواند در ادبیات بازتاب پیدا کند. ممکن است این ایراد را وارد کنند که مهاجریذیری مشهد و تنوع فرهنگی ساکنان آن مانع از شکل‌گیری یک هویت مشخص در اینجا شده است، اما این مسئله مشکل چندانی هم ایجاد نمی‌کند. از سویی حتی اگر باور داشته باشیم بیشتر مشهدی‌ها تباری دیگر دارند، باز غلبه فرهنگی و حتی لهجه این خطه به گونه‌ای بوده و هست که مهاجران در آن استحاله پیدا می‌کنند. شما مشهدی‌های بسیاری در سطح شهر می‌بینید که اگر به گویش معیار هم صحبت کنند، ته‌لهجه مشهدی دارند. آن‌ها حتی واژه‌ها و اصطلاحات و افعال و تعابیر خاصی را به گمان خود با لهجه معیار به زبان می‌آورند که ویژه مشهد است (بیاد دارم، به معنای «بلدم»، «برعکس»، به معنای «اتفاقا...»). از سوی دیگر، خود این چندفرهنگی بودن و تغییرات گویشی و فرهنگی می‌تواند در داستان نویسی ما بازتاب بیابد. سازه‌های دیگری هم هستند که می‌توانند به داستان نویسنده مشهدی هویتی مخصوص ببخشند. برای نمونه، «عکاسی حرم و بارگاه، از آن عناصری است که شهرتش با نام این شهر گره خورده است (شخصیت‌های داستانی را تصور کنید که موقع ثبت عکس یادگاری با پس زمینه آهو یا گنبد و بارگاه نقاشی شده، درگیر ماجرابیی می‌شوند)، یا «هرکاره‌ها، دیگ‌های سنگی سوغات شهر ما می‌تواند در داستان ظهور و بروز پیدا کند. طبعاً به‌کارگیری هر یک از مثال‌های یادشده باید به گونه‌ای رخ دهد که در داستان جا بیفتد و همان‌سان که صرفاً نام بردن از دروازه قوچان اثر ادبی را مشهدی نمی‌کند، مشهدی حرف زدن و غذا خوردن در هرکاره هم اگر به اثر تحمیل شود، ارزشی به آن نمی‌افزاید. این‌ها باید در تار و پود داستان تنیده شود یعنی به گونه‌ای در داستان و رمان بنشینند که نتوان آن را حذف کرد.

اگر «زوارکشی» را از داستانی درباره آدم‌های اطراف حرم مطهر حذف کنیم و آن داستان تلطمه ببیند، به احتمال قوی نویسنده به درستی از این شغل در نوشته‌اش سود برده است.

باید و نبایدهای رسانه

همایش اطلاع‌رسانی و رسانه در کارخانه نوآوری مشهد برگزار شد

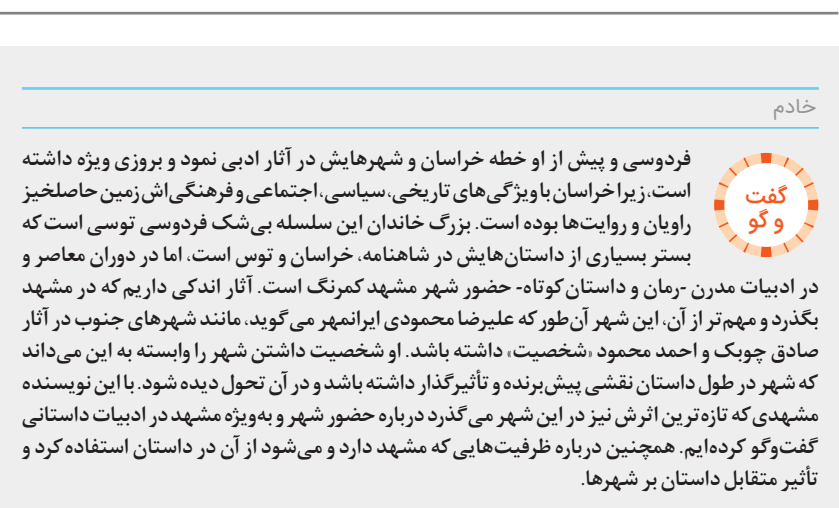
با همت مؤسسه فرهنگی شهرآرا و دفتر نوآوری و برنامه‌ریزی شهرداری مشهد همایشی تحت عنوان اطلاع‌رسانی و رسانه در کارخانه نوآوری مشهد برگزار شد. این همایش با حضور کارشناسان فرهنگی، کارشناسان رسانه و روابط عمومی و جمعی از اصحاب رسانه در مؤسسه فرهنگی شهرآرا همراه شد. رسانه‌شناسی رویکردها استفاده از رسانه‌ها، مدیریت مصرف رسانه در خانواده و مهارت‌های حفظ سلامت در دنیای رسانه‌ای از محورهایی بود که در این نشست آموزشی به‌آن اشاره شد. محمد لسانی، مدرس سواد رسانه، در ابتدای صحبت‌های خود با یادآوری اهمیت غلبه بر مسائل ومشکلات موجود در حوزه رسانه که عامه مردم با آن دست به گریبان هستند از لزوم آموزش رسانه و سواد رسانه‌ای گفت.

او در پاسخ به این سؤال که چرا رسانه؟ از این گفت که در دنیای امروز فقط بحث انتقال پیام مطرح نیست. او از سه گانه ارتباط، کسب وکار و تفریح به عنوان سه گانه رسانه نام برد و با اشاره به کارهایی از قبیل دائلود نرم‌افزار، ارسال پیام، جست‌وجو در گوگل و ... اظهار کرد: رسانه همه زندگی ما را تشکیل داده است و همه این‌ها نشان می‌دهد که بمباران اطلاعات در فضای رسانه به میزان زیاد انجام می‌شود. اما آیا رسانه فقط کارکرد گراست؟ این سؤالی بود که در بخش دیگر این همایش مطرح شد و لسانی به پاسخ به آن گفت: در کشور ما زمینه‌های کژکارکردی در رسانه زیاد است و ما دچار کژکارکردی شده‌ایم. اعتبار بخشی به هویت مجازی، اثرپذیری از سلبریتی‌ها، تعمیم باور خود، عادت به بازی‌های دیجیتال و آنلاین، وابستگی به نت و ... از جمله این کژکارکردی‌هاست. لسانی در ادامه صحبت‌هایش به چیستی رسانه اشاره کرد و از این گفت که نباید فقط شبکه‌های اجتماعی را به عنوان رسانه در نظر بگیریم و رسانه‌های سنتی چون ارتباط رودررو و گفت‌وگو کردن، نامه نوشتن، نمایش‌ها و هنرهایی چون نقالی و روحوضی را نباید از قلم انداخت. لسانی گفت: بخش اول گستره رسانه یا منظومه رسانه در قالب یک نمودار جهانی، کتاب، روزنامه و مجله است که از اطمینان بالا و کند ارسالی برخوردار است. بخش دوم آن شامل فیلم‌های سینمایی و یادکست‌هاست با اطمینان پایین و کند ارسالی.

بخش سوم، وب‌سایت‌ها و وبلاگ‌ها با سرعت در ارسال و اطمینان پایین و بخش آخر و چهارم تلویزیون و رادیو با اطمینان بالا و سرعت ارسال. لسانی از این گفت که ویژگی بخش اول و چهارم وجود نظارت و سردبیر است، اما مشکل اینجاست که هرچه جلوتر می‌رویم نظارت و سردبیری کم‌رنگ‌تر می‌شود. فناوری‌های آینده نظیر اینترنت 5G و 6G، اینترنت اشیا، هوش مصنوعی و اینکه عموماً فناوری‌های آینده رسانه محور هستند نکته‌ای بود که در بخشی دیگر از این همایش مطرح شد. توانمندی‌های اصلی برای زیست در دنیای رسانه‌ای در قالب چرخه سواد رسانه‌ای نیز از جمله مباحثی بود که در ادامه این نشست مطرح شد و دسترسی، تجزیه و تحلیل، تولید، بازتاب و اقدام و اصلاح به عنوان حلقه‌های آن مطرح شد.

گفت وگو با علیرضا محمودی ایرانمهر درباره حضور و نقش مشهد در ادبیات

بومی نوشتن ادبیات قدرتمند می‌خواهد



● شما به عنوان نویسنده‌ای که زادگاهتان مشهد بوده و بخشی از زندگی‌تان نیز در این شهر گذشته است، چقدر از مشهد در آثارتان استفاده کرده‌اید؟

به تازگی داستان بلندی از من منتشر شده است با

عنوان «برف تابستانی و هفت ثانیه سکوت عشق»، که در مشهد می‌گذرد و مشهد در این داستان بلند همچون یک شخصیت داستانی حضور دارد. وقتی از داستان‌های بومی صحبت می‌کنیم به این معناست که آن‌بوم یا فضا و مکان اتفاق افتادن داستان همچون یک شخصیت در داستان حضور داشته باشد. یعنی نقش پیش‌برنده داشته باشد، تأثیرگذار باشد و در طول داستان، ما مجموعه‌ای از آگاهی و تحول را در آن ببینیم. در داستان‌های مشهد نقشی کلیدی و محوری دارد و به نظر خودم جزو معدود داستان‌هایی است که به این ترتیب مشهد در آن خیلی حضور بومی و شخصیتی دارد، یعنی مشهد مانند یک شخصیت در داستان حاضر می‌شود. غیر از این اثر، بارها و بارها در داستان‌های پیش از این هم به

مشهد اشاره کرده‌ام و در داستان‌های مختلفی برخی صحنه‌ها در مشهد رخ می‌دهد، اما اینکه مشهد در داستان به یک شخصیت تبدیل بشود، من خیلی کم در آثار نویسندگان معاصر دیده‌ام. ● آیا مسئله فقط مربوط به مشهد است؟ خیر، فقط هم منحصر به مشهد نیست، شاید به صورت مشخص در آثار احمد محمود نقاطی از خوزستان یا جنوب ایران به صورت شخصیت ظاهر می‌شوند یا در آثار صادق چوبک می‌بینیم که شهر و بوم به صورت شخصیت ظاهر می‌شود. اما اینکه بخواهیم در اثری ببینیم که مشهد به صورت کاملاً بومی ظاهر شده است من اطلاع ندارم. اما اساساً خیلی کم با این مسئله روبه‌رو هستیم. حتی درباره تهران با اینکه در خیلی از آثار نام تهران برده می‌شود یا داستان در تهران اتفاق می‌افتد، شما به معنای واقعی داستان بومی تهران را نمی‌بینید. یعنی اینکه تهران به عنوان یک بوم به عنوان یک شخصیت در داستان حضور داشته باشد، خیلی کم اتفاق می‌افتد.

● فکر می‌کنید چرا درباره مشهد این اتفاق نیفتاده یا کم‌رنگ بوده است؟

به گمانم خیلی از نویسندگان مشهدی در ادبیات مدرن طلی سالیان گذشته در آثارشان از مشهد نام برده‌اند. نویسندگانی مثل آقای حسین آتش‌پور، اما اگر کم‌رنگ است یک مقداری برمی‌گردد به جریان‌های ادبی. یک جریان ادبی باید قدرتمند باشد، باید بتواند آثاری خلق بکند که بتوانیم به آن اثر جلوه بومی هم بدهیم. باید ابتدا صاحب ادبیات قدرتمند باشیم که بعد سراغ مضامین برویم. به هر حال بومی بودن یک مضمون ساختاری در یک اثر محسوب می‌شود. این مسئله را باید در سازوکار ادبیات جست‌وجو کرد، نه فقط مسئله حضور یک شهر مثل مشهد، خیلی چیزهای دیگر هم ممکن است در آن کم‌رنگ باشد، مثل شخصیت‌پردازی، زبان، طراحی قدرتمند مسیر داستانی و... در خیلی از آثار این‌ها هم ممکن است با ضعف‌های جدی روبه‌رو باشد. جز این مسئله‌ای که وجود دارد و فراگیر است و به نظر می‌رسد فقط به مشهد هم مربوط نمی‌شود، این است که خیلی از ما دلمان نمی‌خواهد عنوان در آن بیاوریم، حتی یک نفر خاص را داشته باشد. شاید یک جوهرهایی از آن گریزانیم. به این خاطر اگر داستانی در مشهد رخ بدهد، مشهد فقط یک مکان است که می‌تواند تهران هم باشد. می‌تواند تبریز هم باشد یا یک شهر دیگر در جغرافیای دیگر. یعنی خیلی نقش مؤثری ندارد، چون عموماً خیلی از نویسندگان ما تمایل ندارند دارای یک هویت مشخص باشند. این هم دلایل فرهنگی، تاریخی، اجتماعی و سیاسی دیرینه‌ای دارد.

● در ایران نویسندگانی که در یک دسته بندی به نویسندگان مکتب جنوب معروف‌اند، آن خطه را خیلی در آثارشان پررنگ‌تر کرده‌اند؛ از صادق چوبک بگیریم تا احمد محمود و صمد طاهری و در میان جوان‌ترها، احسان عدی‌پور که جنوب‌خیلی در آثارشان حضور و شخصیت دارد. چرا این بومی نویسی در آن جغرافیا این قدر پررنگ است و این اتفاق برای دیگر شهرها نیفتاده است؟

این شاید به یک جور علاقه بومی برگردد و البته سابقه‌ای که وجود دارد. وقتی یک نفر کار بزرگی انجام می‌دهد، دیگران از او پیروی می‌کنند و دنبالش می‌روند. مثلاً در شعر ما وقتی شاعری مانند حافظ اثر سترگی را در غزل ایجاد می‌کند، اصلاً مسیر غزل‌سرایی را در ایران دگرگون می‌کند، یا سعدی به همین ترتیب. در ادبیات معاصر ما نویسندگان بزرگی آمدند و این راه را باز کردند، مثلاً نویسندگانی مانند صادق چوبک که بوشهری است آمد اثری نوشت و این راه را باز کرد. طبیعتاً وقتی سابقه فرهنگی وجود

دارد و کسانی در آن جغرافیای فرهنگی رشد می‌کنند تحت تأثیرش قرار می‌گیرند. اگر امروز نویسنده‌ای در مشهد داشتیم که می‌توانست این کار را انجام دهد، این اتفاق برای مشهد هم می‌افتاد. کما اینکه آقای محمود دولت‌آبادی برای خراسان و فرهنگ بومی خراسان تا حدود زیادی این کار را انجام داده و آثاری خلق کرده است که خیلی‌ها تحت تأثیرش بوده‌اند، اما اینکه در شهر و جغرافیای خاص مشهد رخ بدهد چیزی است که تا امروز آن‌طور که باید و شاید اتفاق نیفتاده است و اگر کسی این کار را بکند احتمالاً صدها نفر پشت سرش خواهند آمد. به گمانم مقداری هم به این برمی‌گردد که کسی بیاید شروع کند و مسیر را برای دیگران باز کند.

● ما با شهرهای مختلفی که حتی تا به حال آن‌ها را ندیده‌ایم و در خیابان‌هایش قدم نزده‌ایم پیوند می‌خوریم، مثلاً دوست داریم بوشهر-صادق چوبک را ببینیم یا بندر لنگه احمد محمود که در «داستان یک شهر» آن را خلق کرده است. ادبیات چطور می‌تواند باعث شود که یک شهر دوست‌داشتنی‌تر شود و نام آن گوشه ذهنمان بماند؟

این خیلی مسئله مهمی است. اساساً تصور ما از شهرها و جغرافیاها تا حد زیادی به آثاری وابسته است که آن‌ها را برای ما مُمخِل و تخیل‌برانگیز کرده‌اند. امروز شهری مثل دبی در امارات، شهر بسیار بزرگی است، اما تهی از خاطرات ادبی و تهی از تخیل است، بنابراین کسی

از دبی به عنوان شهری خیلی بزرگ نام نمی‌برد، درحالی‌که شاید از نظر بزرگی و وسعت خیلی متفاوت از شهری مثل پاریس یا لندن نباشد. حتی شاید از نظر مدرن بودن، ساختمان‌هایی که در دبی وجود دارد از شهری مثل پاریس بیشتر باشد، اما پاریس زیباتر است، چون سابقه سیم، چهارصد ساله از ادبیات دارد. در هزاران اثر بزرگ پاریس را دوباره خلق کرده‌اند، بنابراین کسی که می‌خواهد پاریس را ببیند فقط برای دیدن چهار تا ساختمان به آنجا نمی‌رود. برای دیدن سیمصد سال تاریخ ادبیاتی می‌رود که آن



مشهد با وجود داشتن سابقه فرهنگی و به ویژه مسئله وجود حرم مطهر وضعیت متفاوتی پیدا می‌کند، اما به عنوان یک شهر و مفهوم کلی شهر بودن برای حضور در ادبیات داستانی خیلی جای کار دارد

دبی وجود دارد از شهری مثل پاریس

بیشتر باشد، اما پاریس زیباتر است، چون سابقه سیمصد ساله از ادبیات دارد. در هزاران اثر بزرگ پاریس را دوباره خلق کرده‌اند، بنابراین کسی که می‌خواهد پاریس را ببیند فقط برای دیدن چهار تا ساختمان به آنجا نمی‌رود. برای دیدن سیمصد سال تاریخ ادبیاتی می‌رود که آن

داستان‌ها چطور به شهرها جان می‌دهند؟

شهر گمنام، شهر میراست

خاکپور

موزه لوور و تمام لطفی که اعظم ادبی در حقش کرده بودند، چیزی کم داشت. این جادوی ادبیات است. اگر شیراز نامی یافته و دیار دلگشی است، بیش از همه مدیون حافظ و سعدی است. آن‌طور که توس و خراسان مدیون فردوسی. در ادبیات داستانی معاصر، صادق چوبک بوشهر را، احمد محمود اهواز و بندر لنگه را، محمود دولت‌آبادی خراسان و حوالی نیشابور تا سبزوار را و هوشنگ مرادی کرمانی، کرمان را، به جغرافیاهایی تبدیل کرده‌اند که اگر کسی آثار آن‌ها را خوانده باشد، وقت شنیدن اخبار گوشش زنگ می‌زند یا آمدن نام آن شهرها، زلزله بم یا خشکی کارون همان اثری را بر آن‌ها نمی‌گذارد که بر بیگانگان با آثار آن‌ها. گویی خویشاوندی در آن دیار داری که نگرانش شوی. شهرها این‌طور جان‌دار و عزیز می‌شوند، با خلق روایت‌هایی که یا در بستر آن‌ها جریان دارد یا روایت درباره آن شهر است یا آن شهر چیزی دارد که زمینه روایت‌سازی را فراهم می‌کند. داستان‌ها، شعرها و روایت‌ها اگر موفق باشند می‌توانند احساسات و عواطف ما را تحریک کنند. اگر این اتفاق بیفتد یا آنچه ما را درگیر کرده پیوند می‌خوریم و نسبت پیدا می‌کنیم. اگر با شهری نسبت نداشته باشیم، آن چیز برای ما وجود ندارد. بنابراین هیچ‌وقت به شهر گمنام فکر نمی‌کنیم. هیچ‌وقت دلمان برایش تنگ نمی‌شود. هیچ‌وقت قیمت بلیت‌ها یا راه‌های گرفتن روایت برای سفر به آنجا را بررسی نمی‌کنیم و هیچ‌وقت نمی‌خواهیم مردم آن ولایت را بشناسیم یا با آن‌ها دوست شویم. شهرهای نامیرا برایشان هستند که برای آن‌ها قصه‌ای وجود دارد. باقی همه رفتنی‌اند.



مشهد از چشم انداز «قله زو» اثر محمود آزادانیا/شهر آرا

دارند، اما شهرهایی هستند که در صورت امروزی حیاتشان، تهی از تخیل ادبی هستند و خیلی‌کم، اثری که شهر در آن شخصیت داشته باشد، خلق شده است. از این جهت شهرهای با پیشینه تاریخی هم مثل خیلی از شهرهای نوبنیادی هستند که از نظر زیبایی و مدرن بودن و وضعیت شهری هم ممکن است خیلی وضعیت سطح بالایی داشته باشند، اما از نظر فرهنگی تهی هستند و فاقد خیال‌انگیزی. از این‌رو احساس شهر بودن و اینکه به جغرافیای فرهنگی قدم گذاشته‌ای در مخاطب و مسافر و جهانگرد ایجاد نمی‌کند. مشهد با وجود داشتن سابقه فرهنگی و به ویژه مسئله وجود حرم مطهر وضعیت متفاوتی پیدا می‌کند، اما به عنوان یک شهر و مفهوم کلی شهر بودن برای حضور در ادبیات داستانی خیلی جای کار دارد.

● چه ظرفیت‌هایی در مشهد هست که می‌توان در ادبیات داستانی از آن استفاده کرد و با بهره‌بردن از آن‌ها به این شهر شخصیت داد؟

مشهد دارای محلات بسیار تاریخی و جذابی است. دارای جاذبه‌های خاصی است که اگر به عنوان مسافر آمده باشی یک بخشش را می‌بینی و اگر شهروند آنجا باشی بخش دیگری از آن را می‌بینی. برای من آن بافت فرهنگی چندگانه‌ای که در مشهد وجود دارد خیلی جذاب است. آن شخصیت‌هایی که در طول زندگی در مشهد دیده‌ام برای من خیلی جذاب است. به نظر من بزرگ‌ترین سرمایه مشهد آدم‌هایش است که من در طول زمان با آن‌ها برخورد کرده‌ام و این آدم‌ها دارای ویژگی‌های کاملاً متمایز و مشخصی هستند نسبت به یک تهرانی یا اصفهانی. بهتر یا بدتر بودن مسئله نیست، دارای شخصیت بودنشان مهم است. از شخصیت‌های ویژه‌ای برخوردار هستند و این تا حد زیادی به جغرافیا و بومشان برمی‌گردد که به نظر من فوق‌العاده‌است. مشهد یکی از شهرهایی است که برای قدم زدن و پیاده‌روی شهر بسیار مناسبی است. به دلیل اینکه سطح است و پیاده‌روهایی پهن و خیابان‌های طولانی و مفرجی در آن وجود دارد. در دورانی که من هنوز در مشهد بودم گروه‌های فرهنگی‌ای وجود داشتند که جریان‌های کوچکی را حول محور یک نویسنده یا شاعر ایجاد می‌کردند یا در یک انجمن دور هم جمع می‌شدند و این یک ظرفیت فوق‌العاده این شهر است. هر وقت به مشهد می‌آیم هر چند که خیلی از آن آدم‌ها در قید حیات نیستند، دیدن و حضور در مکانی که آن آدم‌ها در آن زندگی می‌کردند و محافلی در آن وجود داشت برای من خیلی جذاب است.

جز این مکان‌هایی مثل حرم، کوهسنگی، خیلی از رستوران‌های قدیمی مشهد، بیلاقات خارق‌العاده‌ای که وجود دارد -که ظرفیت‌های تصویری و داستانی خیلی فوق‌العاده‌ای در آن‌ها هست- از دیگر ظرفیت‌های مشهد است که می‌شود در داستان استفاده کرد.

البته متأسفانه از این بیلاقات جز برای اینکه بیایند و شام و ناهاری آنجا بخورند خیلی استفاده نشده‌است. خودم به عنوان آدمی که زادگاهم مشهد بوده است و بخشی از زندگی‌ام را در مشهد گذرانده‌ام و این شهر و مردمش را دوست دارم خیلی تلاش کرده‌ام و خواهم کرد از ظرفیت‌هایش در داستان‌هایم استفاده کنم. در کار آخرم این شهر حضور دارد و امیدوارم بتوانم در آثار بعدی نیز به عنوان یک بوم و شخصیت از آن استفاده کنم.